**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۰/۱۱/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور و اثبات آن در کلام شهید صدر

**حجیت ظواهر (نکات ذکر شده در تفسیر ظهور)**

محصل عرض ما در جلسه قبل این بود که سه تا مسئله هست که ممکن است به عنوان تفسیر ظهور ذکر بشود یکی المعنی المفهوم من الفظ عند کل شخص معنای دوم المعنی المفهوم من الفظ عند نوع السامعین معنای سوم المعنی الذی یرید نوع المتکلمین من هذا اللفظ عند اطلاقه در واقع آن معنای اول در جایی که ظنّ به خلاف هر کسی داشته باشد یا ظنّ به آن معنی نداشته باشد معنی ندارد که تحقق داشته باشد و معنای دوم در جایی که ظنّ نوعی به وفاق نباشد یا ظنّ نوعی به خلاف باشد خب تحقق ندارد و همین دوتا نکته باعث می شود ما بفهمیم که آن چیزی که آقایان از ظهور اراده می‌کنند ظاهراً معنای سوم هست یعنی معنایی که عرف متعارف از این لفظ هنگامی که اطلاق می کند اراده می‌کند و در واقع اصالة الظهور بازگشت به اصالت عرفیت متکلّم هست اینجا دو نکته را عرض بکنم یک نکته اینکه ما تا حالا اینکه مورد صحبت‌مان بود تفسیر کلام قوم بود که اینها از ظهور چی اراده کردند ولی خودمان سابقاً این مطلب را ذکر می‌کردیم که مجرد اینکه عرف متعارف از این لفظ این معنی را اراده می‌کند ولو الان اشخاص با شنیدن این لفظ ظنّ دارند که این معنی اراده نشده نوع سامعین ظنّ دارند که متکلّم این معنی را اراده نکرده ولی چون نوع متکلّمین هم این معنی را اراده می‌کنند آیا این مقدار کافی هست برای حجیت؟ مجرد اینکه متکلّمین در نوع موارد این معنی را اراده می‌کند این کافی نیست برای اینکه الان هم ما بگوییم این متکلّم مورد نظر ما این معنی را اراده کرده به اصطلاح قوام حجیت به این هست که نوع عقلاء این برداشت را از لفظ داشته باشند که این معنی را اراده کرده باشند بنابراین ما موضوع حجیت را چیزی شبیه آن معنای دوم می‌دانیم می‌گوییم آن چیزی که عقلاء نوعاً از این لفظ می‌فهمند یعنی برداشت‌شان این هست که متکلّم این را اراده کرده است یک چنین برداشتی را اگر داشته باشند والا مجرد

اینکه در نوع موارد، نوع متکلّمین چی از این لفظ اراده می‌کنند این برای حجیت عقلائی کافی نیست

پرسش: نوع متکلّمین از این لفظ ... پاسخ: یعنی نوع متکلّمین از این لفظ، البته ببینید در واقع اینکه ما می‌گوییم چرا الان عقلاء شک می‌کنند؟ چرا الان ظنّ حاصل نمی‌شود؟ به خاطر اینکه یک ویژگی‌های خاصی پیش آمده مثلاً فرض کنید متکلّم ما یک کسی هست که اصلاً با این تفکراتی که دارد بیان می‌کند اجنبی هست فرض کنید معنایی که نوعاً از این الفاظ اراده می‌کند یک معنای فلسفی هست متکلّم ما فیلسوف نیست اصلاً معانی فلسفی سرش نمی‌‌شود خب اینجا نوعاً این طوری به نظر می‌رسد که این متکلّم معنای الفاظ را نمی‌داند همین طوری الفاظ را به کار برده یا معنای بسیط بدوی‌شان را اراده کرده والا معنای دقیقش را اراده نکرده به خاطر ویژگی‌هایی که خود متکلّم دارد این ویژگی‌ها خارج از دلالت لفظ است ولی دخالت دارد در اینکه نوع مردم کشف بکنند که آیا متکلّم از این لفظ این معنی را اراده کرده یا نکرده اینکه ما می‌گوییم معنایی که نوع متکلّمین از این لفظ اراده می‌کنند نه با همه خصوصیاتی که محفوف هست اگر با همه این خصوصیات یعنی حتی ویژگی‌هایی که متکلّم دارد مثلاً متکلّم فیلسوف را خودش را یک قسم قرار بدهیم متکلّم غیر فیلسوف را یک قسم قرار بدهیم متکلّمی که با این مفاهیم آشناست یک قسم ... اگر این طور قیودات و خصوصیات را ضمیمه بکنیم معنای دوم و سوم مثل هم می‌شوند به هم برمی‌گردند. نه ویژگی‌هایی که عرض کردم در جلسه قبل دخالت دارد در اینکه متکلّم عن عمدٍ و عن شعورٍ برای افاده معنی از آنها استفاده می‌کند مثلاً این ویژگی که متکلّم فیلسوف هست یا فیلسوف نیست این ویژگی نیست که متکلّم به این اعتماد کند برای افهام اینکه از این معنی، معنای فلسفی استفاده کردم چون متکلّم که به ویژگی‌هایش علم که معمولاً ندارد التفات که ندارد این طور نیست که برای اینکه به مخاطبین بفهماند که من معنای فلسفی‌اش را اراده نکردم اکتفا کرده باشد به اینکه من شخص فیلسوف نیستم نه چون این ویژگی‌ها، ویژگی‌هایی نیست که متکلّم به آن التفات تفصیلی عند التکلّم داشته باشد طبیعتاً به آنها در تفهیم

مقصودش التفات نمی‌کند ولی با وجود اینکه متکلّم اعتماد نمی‌کند به آنها برای تفهیم مقصودش ولی در اینکه مخاطب و سامع بفهمد که آیا متکلّم این را اراده کرده یا اراده نکرده دخالت دارد. ما در واقع فارق بین معنای سوم و معنای دوم را این طور ذکر می‌کنیم معنای دوم همه ویژگی‌هایی که برای ویژگی‌هایی که برای مخاطبین و سامعین تأثیر دارد بفهمند که متکلّم از این لفظ چی اراده کرده چه آن ویژگی‌هایی که متکلّم هم می‌تواند به آن اعتماد کند در تفهمیم مقصود و به التفات دارد، التفات ندارد امثال اینها چه آنها نباشد چه نکات دیگری که تأثیر دارد در فهم مخاطبین ولی متکلّم به آنها اعتماد نمی‌تواند بکند برای بیان مرادش به دلیل اینکه اصلاً التفات مثلاً ندارد بنابراین عرض ما این هست که فقط نباید بحث را به آن ویژگی‌هایی منحصر کرد که مربوط به لفظ و دلالت لفظ و قصد متکلّم و امثال اینها هست همه ویژگی‌هایی که برای نوع مخاطبین برای نوع سامعین دخالت دارد در فهم اینکه متکلّم از لفظ چی اراده کرده همه آنها را باید مدّنظر داشت وقتی همه اینها را مدّنظر داشته باشیم طبیعتاً در جایی که ظنّ نوعی برخلاف مثلاً باشد اینجا نمی‌توانید بگویید که این حجت هست چون معنایش این است که نوع عقلاء این لفظ را با توجه به آن فضای محفوف به او کاشف نمی‌دانند کاشفیت بالفعل باید داشته باشد این کلام از اینکه متکلّم چه چیزی را اراده کرده است حالا چه این کاشفیتش ناشی از نکاتی باشد که خود متکلّم به آن التفات دارد چه متکلّم به آنها التفات نداشته باشد که طبیعتاً در جایی که نوع عقلاء، نوع سامعین و مخاطبین این معنی را از لفظ برداشت نمی‌کنند ظنّ به این معنی ندارند این به نظر می‌رسد که نشود چیز کرد حالا البته لااقل این مقدار مسلمش که خیلی روشن‌تر هست جایی که سامعین ظنّ به خلاف دارند حالا ظنّ به وفاق را خیلی مطمئن نیستیم که عقلاءً ظنّ به وفاق را شرط بدانند ممکن است ما بگوییم که عقلاء اینکه اصل را این می‌دانند که متکلّم مثل سائر متکلّمین صحبت می‌کند اصل را عرفیت ... یعنی این خودش یک اماره است ما نمی‌دانیم که این متکلّم آیا مثل سایر متکلّمین هست یا مثل سایر متکلّمین نیست یک اماره‌ای هست که اقتضای اعتبار را دارد ولی اقتضای اعتبار یعنی اصل این هست که متکلّم هم

مثل سایر مردم صحبت می‌کند این اماره در جایی که یک اماره اقوایی در کنارش باشد که اقتضاء می‌کند که تصادفاً این متکلّم بر خلاف متکلّمین متعارف صحبت کرده مثلاً این مثالی که زدم یک الفاظ فلسفی از یک نفر صادر شده که اصلاً فلسفه نمی‌داند یک موقعی هست ما یقین پیدا می‌کنیم که فلسفه نمی‌داند یک موقع نه خیلی مستبعد می‌دانیم مستغرب می‌دانیم که این رفته باشد فلسفه یاد گرفته باشد امثال اینها. این استغرابی که ما داریم باعث می‌شود که با این عرف متعارف یک اماره‌ای‌دارد بر اینکه طرف عرفی نیست آن اماره استغراب درک معنای فلسفی از این آقایی که تا حالا هیچ با فلسفه و این مفاهیم ارتباطی نداشته در اینجاها ممکن است ما بگوییم که عقلاء به آن اماره اقوی عمل می‌کنند حالا جایی که اماره‌ای نباشد فقط نمی‌دانیم این طرف عرفی هست یا عرفی نیست ممکن است مثلاً بعضی ویژگی‌های دیگری هم وجود داشته باشد مثلاً ممکن است شخص بگوید ... من حالا خیلی روی آن مطمئن نیستم که آیا حتماً باید ظنّ فعلی نوعیه وجود داشته باشد یا نداشته باشد؟ آن را به عنوان تردید عرض می‌کنم ولی در جایی عقلاء ظنّ به خلاف دارند بگوییم باز هم در جایی که عقلاء ظنّ به خلاف دارند بنا می‌گذارند بر اینکه این متکلّم عرفی است چون معمول متکلّمین به سبک عرفی صحبت می‌کنند معمولاً متکلّمین به آن سبک است ولی آن متکلّم خاص ما الان ما ظنّ داریم که بر طبق عرف رفتار نمی‌کند به نظر مشکل می‌آید علی أی تقدیر غرضم این هست که بحثی که اینجا بحث داشتیم در جلسه قبل بحث این نبود که مناط حجیت چی هست و اینها بحث این بود که قوم از ظهور چی اراده کردند آقایان با توجه به اینکه می‌گویند که ظنّ فعلی در حجیت معتبر نیست بلکه ظنّ به خلاف هم مضر نیست که ظاهرشان این هست که حتی ظنّ به خلافی که نوع عقلاء هم ظنّ به خلاف داشته باشند مضر نیست این را بخواهیم جمع کنیم با کلام‌شان که ... یعنی این را با اصالة الظهوری که قائل هستند می‌گویند ظهور حجت هست علی القاعده باید مرادشان از ظهور این باشد که ظهور آن چیزی هست که نوع عقلاء از لفظ اراده می‌کنند از این لفظ نوع عقلاء اراده می‌کنند ولو اینکه الان من ظنّ دارم که این متکلّم خاص این معنی را اراده نکرده ولی همین

که نوع متکلمین از این لفظ این معنی را اراده می‌کنند همین مقدار کافی هست که نسبت به این متکلّم خاص هم همین معنی را نسبت بدهیم

پرسش: ... پاسخ: عرض می‌کنم ظاهر کلماتی که آقایان دارند می‌گویند ظنّ برخلاف روشن نکردند که مرادشان ظنّ شخصیه است یا ظنّ نوعیه است

پرسش: ... این طوری معنی کردیم که ظنّ نوعیه بر وفاق باشد پاسخ: نه ما این طور معنی نکردیم ما گفتیم آن چیزی که نوع متکلّم از این لفظ اراده می‌کنند آن چیزی که نوع متکلّمین از این لفظ اراده می‌کنند ممکن است این متکلّم خاص اراده نکرده باشد

پرسش: این ظنّ نوعیه بر خلاف اینجا چه معنی پیدا می‌کند یعنی اینکه ظنّ نوعیه ... پاسخ: ببینید معمولاً هر متکلّمی بر طبق معنایی که این واژه دارد مشی می‌کند ولی این متکلّم را الان به خاطر خصوصیاتی که دارد ما می‌گوییم بر خلاف متعارف صحبت کرده فرض کنید هر متکلّمی مثلاً یک واژه فلسفی را به کار ببرد

پرسش: ... بر خلاف رویه صحبت کرده پاسخ: عرف متعارف ظنّ دارد که این متکلّم خاص بر خلاف رویه متعارف صحبت کرده با این حال این باعث نمی‌شود که بگوییم ظهور ندارد یعنی ظهوری که آقایان می‌گویند ظهور ناشی از این است که نوع متکلّمین از این لفظ چی اراده کنند ولو اینکه این متکلّم خاص را من و نوع سامعین هم ظنّ داریم که این معنی را اراده نکردند

پرسش: ... الان این خارج از رویه عرف نمی‌شود یعنی آن گمان ما را خدشه‌دار نمی‌کند پاسخ: ... خدشه‌دار می‌کند بحث این است که ما خودمان اختیارمان چی هست؟

پرسش: نه عقلاء وقتی این شخص خاص را می‌بینند چی برداشت می‌کنند؟ پاسخ: بحث من این هست که ما می‌خواهیم بگوییم عقلاء جایی که ظنّ نوعیه بر خلاف باشد رفتار نمی‌کنند ما عقیدمان این هست یا حداقل حالا این مقدارش که مسلم هست عقلاء در جایی که نوع مردم نسبت به این متکلّم خاص نظر منفی دارند و می‌گویند این معنای ظاهرش را اراده نکرده این را حجت نمی‌دانند ظهور را

برای تعیین مراد ولی آقایان این را نمی‌گویند بحث من این هست بحث دیروز ما در مورد تفسیر کلام قوم بود این را امروز این توضیحی که می‌خواهم بدهم قاطی نشود بحث دیروز ما بحث مختار خودمان نبود ما می‌خواستیم بگوییم قوم ظاهراً ظهور را آن معنایی می‌دانند که نوع متکلّمین از این لفظ اراده می‌کنند حالا چه این معنی را ظنّ شخصی یا ظنّ نوعی به وفاقش باشد چه نباشد چه ظنّ شخصی یا ظنّ نوعی به خلافش باشد یا نباشد کلمات قوم هست ما البته این مطلب را قبول نداریم یعنی بحث لفظی نیست ما بعید نمی‌دانیم ظهور معنای ... ظهور مرادش چی هست یا چی نیست یک بحث لفظی است خیلی مهم نیست بحث این است که آنکه موضوع حجیت عقلائیه هست ظهور به این معنایی که تفسیر می‌کنیم نیست موضوع حجیت عقلائی آن چیزی هست که ظنّ نوعیه به اراده متکلّم در موردش وجود دارد ظنّ نوعیه یعنی نوع عقلاء نسبت به این متکلّم خاص و این کلام خاص یک چنین معنایی را از آن فهمیدند

پرسش: ... خصوص موردی که چیز می‌کنید یک خصوص ... پاسخ: خصوص مورد یعنی خصوص مورد یعنی متکلّم ... خصوص مورد یعنی با این متکلّم، این هم خصوصیات متکلّم جزء خصوصیات مورد است

پرسش: ... پاسخ: هم متکلّم یعنی تمام چیزهایی که دخالت دارد در ... خصوص مورد یعنی این لفظ خاصی که از این متکلّم خاص صادر شده یعنی یک قضیه خارجیه تحقق پیدا کرده این است که یک متکلّمی یک لفظی به کار برده از این لفظ عقلاء چی می‌فهمدند؟ این قضیه جزئیه خارجیه، عقلاء از این قضیه جزئیه خارجیه یک لفظی هست یک متکلّمی دارد این قرائن، بعضی قرائن را خود متکلّم به آن التفات دارد بعضی چیزهایی التفات ندارد با همه مجموعه نکات ملتفتٌ الیها و غیر ملتفتٌ الیها للمتکلّم اینها برای عقلاء یک کاشفیتی دارد از اینکه چی متکلّم اراده کرده اگر کاشفیت نوعیه داشته باشد یا لااقلاً کاشفیت نوعیه بر خلاف نداشته باشد آن را معتبر می‌دانند اگر نه کاشفیت نوعیه نداشته باشد آن را معتبر نمی‌دانند ما مختارمان این مطلب است ولی عرض می‌کنم این غیر از کلام قوم هست در تفسیر ظهور

پرسش: ... پاسخ: ظهور را در نوع موارد لحاظ می‌کنند

پرسش: ... پاسخ: بله می‌گویند کأنّ اصل این هست که این متکلّم هست ... تعبیراتشان هم همین است که می‌گویند، می‌گویند این متکلّم به همان لغت عرف صحبت می‌کند به همان محاورات عرفیه به لسان قوم ... تعبیراتی هم که در کلماتشان به کار می‌رود اینکه قواعد محاوره رفتار می‌کند قواعد محاوره این هست که از این لفظ چه معنایی اراده می‌کند

پرسش: این از باب تعبد است؟ ... پاسخ: تعبد عقلائی است تعبد به این معنی که یک امر اطمینان‌بخش نیست ولی عقلاء این را کأنّ حجت می‌دانند حجیت این طوری. اینها این طوری مشی می‌کنند.

این یک نکته بود، نکته دوم اینکه مرحوم آقای صدر یک تعبیری دارند می‌گویند که موضوع حجیت بر عقلاء معنای ظهور موضوعی هست نه ظهور ذاتی، ایشان دو معنی کردند یک ظهور ذاتی یک ظهور موضوعی، می‌گویند حجت عند العقلاء ظهور موضوعی هست حالا صرفنظر از بحثی که دیروز داشتیم که مراد از ظهور موضوعی ایشان معنای دوم است یا معنای سوم، ایشان می‌گویند خب حالا ما ظهور موضوعی را چطوری تشخیص بدهیم می‌گویند یک اماره‌عقلائی وجود دارد ظهور ذاتی اماره تعبدیه عقلائی هست بر ظهور موضوعی یعنی هر کس هر معنایی که از لفظ می‌فهمد عقلاء می‌گویند که بنا بگذار که عرف متعارف هم آن معنی را از این لفظ می‌فهمد ایشان این طوری مشی می‌کند ولی به نظر نمی‌رسد این مطلب درست باشد همچنانکه آقای هاشمی هم در حاشیه کلامشان اشاره کردند حالا من یک توضیح بیشتر بدهم معمولاً انسانها اصلاً توجه ندارند به اینکه این معنایی که خودشان از لفظ می‌فهمند معنایی نیست که افراد دیگر متوجه می‌شوند خیال می‌کنند که این معنایی که می‌فهمند همان معنایی هست که عرف متعارف هم می‌فهمد یعنی تخیل‌شان این هست که معنای مفهوم عندهم همان معنایی هست که مفهوم عند النوع المخاطبین هست نوع السامعین هست. خب بحث سر این هست که در این طور موارد اینها در واقع اطمینان دارند که موضوع عقلائی حجیت که ظهور نوعیه هست وجود دارد خب اینجا حجت هست و مناط

حجیت اطمینان هست چون اطمینان دارند موضوع وجود دارد طبیعتاً حکم هم به دنبالش هست ولی بحث این هست اگر یک شخصی خودش را غیر عرفی می‌داند مثلاً یقین ندارد به عرفیت خودش، شک می‌کند که آیا معنایی که من می‌فهمم افراد دیگر هم همین معنی را می‌فهمند یا نمی‌فهمند آیا اینجا به مجرد اینکه من از این لفظ این معنی را می‌فهمم یا حتی جایی که شک می‌کند که عرف متعارف این معنی را می‌فهمند یا نمی‌فهمند آیا باز هم در صورتی که اطمینان ندارد به اینکه عرف متعارف این معنی را می‌فهمند باز هم یک بنای عقلائی دارند چنین چیزی نیست نوع موارد به جهت اطمینان ولو اطمینانش ناشی از غفلت باشد آن مهم نیست به هر حال اطمینانش از هر جا حاصل می‌شود در نوع موارد افراد اطمینان دارند که عرف متعارف چنین معنایی را ... ولی اگر شخص مثلاً ببینید این طوری می‌گویم من از لفظی یک معنایی را می‌فهمم رفیقم می‌گوید نه معنایش این نیست من یک معنای دیگر می‌فهمم اینکه رفیق من یک معنای دیگر می‌فهمد منشأ می‌شود که من شک کنم که آیا واقعاً این معنایی که من از این لفظ فهمیدم همین معنایی هست که عرف متعارف می‌فهمد یا این معنایی نیست که عرف متعارف می‌فهمد آیا اینجا عقلاء می‌گویند تو بر طبق معنایت رفتار کن تو هم بر طبق معنایت رفتار کن

پرسش: ... هر دو همدیگر را ارجاع می‌دهند پاسخ: نه توجه نکردید بحث این است که هر دو اگر اطمینان ندارند که عرف معنایش همین است حجت است

پرسش: ... گمان دارند که این طوری است پاسخ: ... گمان دارند آن لفظی که می‌گویند کافی است همان گمان را کافی می‌دانند العرف ببابک یعنی اینکه می‌گویند عرف همین را می‌گوید عرف همین را می‌گوید، گمان نیست اطمینان دارند باید فحص کنیم ببینم عرف چی می‌گوید این طور نیست که مجرد اینکه اطمینان داشته ... حالا آقای صدر حتی تعبیری که ابتداءً دارد واژه گمان هم نمی‌آورد می‌گوید که همین که شخص ... این در تعبیراتشان این مطلب را اصلاً مطرح نمی‌‌کند می‌گوید آن چیزی که به ذهن من خطور می‌کند آن را کاشف می‌دانند از اینکه مفهوم عند النوع المخاطبین هم همین هست. بله در جایی که

اطمینان باشد همین طور است درست است هیچ بحثی نیست ولو مع الاختلاف من می‌گویم که عرف این معنی را می‌فهمد رفیق من هم می‌گوید این را معنی را، ولی اگر در اثر اینکه رفیق من یک معنای دیگری فهمید من شک کردم آیا واقعاً همین طور است. یک نفر هم این را یک طور دیگر معنی ... نفر دوم ... ممکن است حالا نفر اول را بگویم نه این آقا کج است ولی نفر دوم دیدم نه این هم یک طور دارد می‌فهمد با من فرق دارد نفر سوم هم با من فرق دارد خب اینجا شک جدی برای من حاصل می‌شود که آیا اینها کج می‌فهمند یا من ... این منشأ بشود که انسان تردید کند آیا در جایی که تردید دارد در جایی که اطمینان ندارد ولو ظنّ دارد آیا باز هم می‌گویند که شما به این ظنّ عمل کند ظنّ به اینکه عرف متعارف چه می‌فهمد ظنّ ظهور همین است دیگر، چه خصوصیتی دارد که حالا چون من شخصی خداوند نسبت به فهمی که من دارم این فهم را حجیت برایش قائل باشد در حالی که نسبت به آن موضوع حجیت که ظهور نوعیه هست ظنّ دارم این هیچ بیان روشنی در این مطلب وجود ندارد که بگوییم عقلاء اینجاها ظهور ذاتی را به تعبیر آقای صدر اماره قرار می‌دهند حالا الفاظ را کنار بگذاریم محصل معنای آقای صدر این می‌شود که الفمهوم عند کل شخصٍ امارة علی کون المفهوم عند نوع المخاطبین و السامعین هو هذا المعنی این معنی اگر اطمینان‌بخش باشد بله والا اطمینان‌بخش نباشد هیچ حجت نیست باید مراجعه کند ببیند که واقعاً چی می‌فهمد چی نمی‌فهمند دیگر این طور نیست که یک چنین چیز عقلائی وجود داشته باشد و امثال اینها

پرسش: جایی که شک هم نکند به این معنی که نرود ببیند قول مخالف هست یا نیست ولی این معنی به ذهنش بزند که اینجا این طور نیست که پیاده کند بگوید عرف هم همین را می‌فهمد با اینکه اطمینان هم حاصل نشده ... پاسخ: نه اطمینان نباشد نه

پرسش: این طور نیست واقعاً ... التفات به شکش دارد یعنی شک برایش حاصل می‌شود التفات دارد به این یعنی از دیدن مخالف ولی وقتی نه این طور نیست

خودش بدواً یک معنایی می‌بیند اصلاً دنبال این هم ... پاسخ: نه برود یا نرود شک دارد یا ندارد؟

پرسش: ... پاسخ: پس بنابراین اطمینان دارد دیگر معنایش این است که اطمینان دارد

پرسش: ارتباط این بحث با بحث تفسیر بین ظنّ شخصی و ظنّ نوعی چی هست؟ مگر ارتباط دارند باهمدیگر اینها اصلاً یک بحث مستقلی است ... پاسخ: نه بحث سر این هست که آن چیزی که موضوع حجیت هست المفهوم لنوع السامعین هست. درست است؟ نه لشخص من. بحث این است که آیا المفهوم لشخص السامع، المفهوم من هذا اللفظ برای من سامع این یک کاشفیت دارد از اینکه نوع عقلاء هم همین معنی را دارند ای کاشفیت ندارد

پرسش: خب اینجا بگوییم اگر براساس ارتکازش حرف می‌زند خب ارتکاز خودبخود از عرف شکل گرفته دیگر ... پاسخ: باز هم شما بحث را دارید یک جای دیگر می‌برید. بحث این نیست که متکلّم چگونه اراده کرده توجه بفرمایید بحث این است که من احساس می‌کنم که متکلّم از این لفظ این معنی را اراده کرده ولی نمی‌دانم آیا عرف متعارف هم از این لفظ همین را می‌فهمند که متکلّم این معنی را اراده کرده یا این معنی را اراده نکرده شک هم دارم فرض این است که شک دارم که آیا نوع سامعین هم این لفظ را که می‌شنوند از این متکلّم خاص با این ویژگی‌های خاصی که دارد می‌فهمند که این معنی را اراده کرده یا این معنی را اراده نکرده

پرسش: یعنی عند السامع با ارتکازهایش منافات دارد ... موقعی که این لفظ را می‌شنوند با ارتکازش منافات دارد ... پاسخ: یعنی احتمال می‌دهد که فرض کنید که من درکی از لفظ داشته باشم که عقلاء آن درک را نداشته باشند فرض این است دیگر

پرسش:... پاسخ: رفیقش می‌گوید این لفظ معنایش این است شما این مثال را در نظر بگیرید رفیقش می‌گوید ظاهری این لفظ این است من این معنی را ظاهرش

یک معنای دیگر می‌فهمم خب این منشأ می‌شود که من نمی‌دانم عرف متعارف از این لفظ چی می‌فهمند این منشأ شک می‌شود اگر این منشأیت ...

پرسش: ... پاسخ: یک اماریت تعبدیه وجود ندارد اگر اطمینان‌بخش باشد اطمینان یک اماره عمومی است اختصاص به اینجا ندارد در هر جایی که اطمینان باشد

پرسش: ... پاسخ: مطلق ظنّ هم کافی نیست اطمینان یک اماره عام است در همه جا، در هر موضوعی انسان اطمینان داشته باشد من اطمینان دارم که این خمر است نباید بخورم اطمینان دارم این آب است می‌توانم بخورم اطمینان در هر امری حجیت عقلائی دارد حالا بعضی‌ها حتی می‌گویند حجیت ذاتی دارد و امثال اینها آن هم یک مرحله بالاتر است ولی بحث این است که اگر اطمینان نباشد یک احتمال قابل توجه عقلائی وجود داشته باشد احتمال معتدّ به باشد آیا مجرد اینکه من ظنّ دارم که عقلاء هم همان طوری که من از این لفظ می‌فهمم آنها هم همین طور می‌فهمند آیا آن کافی است به من این طوری نیست

پرسش: آیا این طوری نیست که در این حالتی که گمان دارد عمل می‌کند ولی ... پاسخ: نه عمل هم نمی‌کند نه اصلاً عمل نمی‌کند شما فرض کنید که یک موقعی هست طرف راه علم برایش منسد است نمی‌تواند تحقیق کند بالأخره باید یک کاری بکند دیگر خب طبیعتاً‌آنجا ظنّ حجت هست به دلیل انسداد راه علم ولی فرض کنید که شما می‌توانید تحقیق کنید برو از چهار نفر بپرس که از این لفظ چه معنایش را می‌فهمند برداشت‌شان از این لفظ چی هست ببینید واقعاً همین طوری که شما می‌فهمید می‌فهمند یا

پرسش: چند کفایت می‌کند؟ ... پاسخ: نه برای این اطمینان انسان حاصل کند برای رسیدن به اطمینان خیلی وقتها آدم از افراد مختلف با فرهنگهای مختلف با روحیات مختلف وقتی سؤال می‌کنیم می‌بینیم همه‌شان متفق یک مطلبی گفتند اطمینان حاصل می‌کند خیلی وقتها این طوری است این معنی را فرض کنید که مثلاً یک سؤالی یا استفتائی شده آن مرجع تقلید می‌خواهد جواب بدهد می‌آید در جلسه استفتاءش مطرح می‌کند طلبه‌های که فضلائی که نشستند امثال اینها می‌گویند از این واژه چه معنی فهمیده می‌شود گاهی اوقات مختلف می‌فهمند وقتی

مختلف می‌فهمند می‌گویند ابهام دارد دیگر باید سؤال را درست مطرح کنید این هست کاملاً هم موارد مختلفی هست که این ابهامات وجود دارد و انسان واقعاً شک می‌کند که این مرادش چی هست هر متکلّمی به جهت ارتباطات خاصی که با یک مفاهیمی دارد از این لفظ یک چیز ممکن است برداشت کند اینها غالباً در جاهایی هست که یک سری قرائن محفوفه وجود دارد هر کسی می‌گوید این اعتماد کرده به آن قرینه محفوفه آن یکی می‌گوید یک انصرافی و امثال اینها این می‌گوید انصرف دارد به این معنی آن یکی می‌گوید نه انصراف ندارد یک سری اینجاهایی که انسان شک می‌کند که مراد چی هست جاهایی هست که یک نکات ابهام و امثال اینها وجود داشته باشد

پرسش: ... تک تک اشخاص هم اطمینان شخصی دارند که ظهورش این است در حالی که می‌دانند که نوع شاید این را مثلاً نفهمند ... پاسخ: نه اطمینان دارند که نوع می‌فهمد فرض این است

پرسش: نه یک وقتی خودش این طوری می‌گوید، خودش می‌گوید من از این،‌این طور می‌فهمم ... پاسخ: نشد توجه نکردید، اطمینان به اینکه نوع چه می‌فهمند آنکه موضوع حجیت است، موضوع حجت المفهوم عند نوع السامعین است نسبت به این موضوع اطمینان دارم یا ندارم؟ جایی که من یقین دارم عرف این معنی را نمی‌فهم ولو من این معنی را می‌فهمم به درد نمی‌خورد

پرسش: و اطمینان هم دارم ... پاسخ: نه اگر اطمینان به مراد متکلّم داشته باشم آن اطمینان حجت است

پرسش: چرا؟ ... پاسخ: خود اطمینان حجت است چون خود آن ظهور هم از جهت این که کاشفیت نسبت به مراد متکلّم دارد به درد می‌خورد ما در واقع آن چیزی مقصد نهائی ماست مراد متکلّم است یک موقعی ما از ظهور عند خودمان، ظهور ذاتی به ظهور موضوعی می‌رویم از ظهور موضوعی به مراد متکلّم برسیم ولی اگر یکجایی من مستقیم به مراد متکلّم، به آن اطمینان دارم

پرسش: ظهور نوعی اطمینان من را تخطئه نمی‌کند؟ پاسخ: نه، اطمینان دارم دیگر من اطمینان دارم که معنی این است ولو افراد نفهمند من یک کسی هستم

فرض کنید که نوع مردم از این لفظ این معنی را نمی‌دانند ولی می‌دانم این آقا چکاره است بد عبارتش را به کار برده مثلاً. عبارتش را بد به کار برده مرادش این بوده نتوانسته خوب بیان کند

یک کسی هست رفیق صمیمی یک نفر هست می‌داند الفاظش را چطوری به کار می‌برد نوع مردم هم از الفاظ این درست معنایش را نمی‌فهمند ولی من می‌فهمم که خیلی وقتها اشخاصی که مثلاً یک شاگرد خاص یک استاد هست می‌گوید استاد ... دیروز داشتم این مطلب را در پیام حرم بود می‌خواندم در مورد 22 بهمن و شورای انقلاب و اینها داشتم می‌خواندم یک عبارتی آقای هاشمی نقل کرده بود می‌گفت که ما در مورد کلمات امام به حرف آقای مطهری استناد می‌کردیم در واقع ایشان بود که در واقع واسطه ما بود. خب فرض کنید یک کسی مثل آقای مطهری هست که به عنوان ... امام است من آن یک معنایی را خودش ولو مثلاً کلام امام به جهت ویژگی‌هایی که داشته درست نتوانسته کلام را بیان کند یا نخواسته یا نتوانسته به خاطر ویژگی‌هایی که وجود داشته تقیه‌آمیز بیان باید بکند عبارت را به مقدار کافی الفاظ را به کار نبرده ولی من می‌دانم ایشان چی دارد می‌گوید خب طبیعتاً من می‌دانم خب عمل می‌کنم دیگر ولو می‌دانم افراد از این الفاظ چیزی نمی‌فهمند جاهایی که لفظ را در لفافه می‌گویند همیشه همین طور است جاهایی لفظ در لفافه و یک نوع ابهام‌آمیز بیان می‌شود ولی آن شخصی که با زبان گوینده و با فرهنگ گوینده آشنا باشد یقین دارد که این چی می‌خواسته بگوید خب آن برایش معتبر است دیگر غرضم این هست که اینها همه در صورتی هست که ما خودمان مستقیماً به اراده متکلّم راه اطمینانی نداشته باشیم والا راه اطمینانی داشته باشیم که خب آن بهترین چیز همین است که من اراده متکلّم را مستقیم به دست بیاورم بحث این است که نه من مطمئن نیستم که این معنایی که از لفظ ظاهر است مراد متکلّم است احتمال می‌دهم که مراد متکلّم یک چیز دیگر خواسته بگوید اطمینان هم ندرام ولی می‌گویم از لفظش این برداشت می‌شود حالا واقعاً او این معنای ظاهر از لفظ را اراده کرد یا معنای ظاهر از لفظ را اراده نکرده شک دارم ولی از لفظش این برداشت می‌شود که یک چنین چیزی را

می‌خواهد بگوید آیا اینکه من از لفظش برداشت می‌کنم معنایش این است که نوع سامعین هم همین برداشت را می‌کنند یک موقعی هست می‌گویم از لفظش این برداشت می‌شود یعنی هر کس جای من هم بود این برداشت را می‌کرد یعنی اطمینان دارم که نوع سامعین هم این برداشت را می‌کنند این هم خب حجت است از این بابی که چون من موضوع حجت را که برداشت نوعی از کلام هست آن را به آن رسیدم از برداشت نوعیه مراد متکلّم را به دست می‌آورم ولی بحث این است که نه برداشت نوعیه را درک نکردم خودم یک برداشتی دارم نمی‌دانم واقعاً هم مردم هم همین طور می‌فهمند خصوصاً کسانی که یک احساس می‌کنند که یعنی کسانی که اختلاف در برداشتها را زیاد دیدند. آخوند و امثال اینها که فرض کنید مفسرین،‌مفسر آیات قرآن این می‌بیند که مفسرین دیگر این معنی را برداشت نمی‌کنند این طبیعتاً‌خیلی مشکل هست که ما این مطلب را بگوییم خب این بحث تقریباً تمام است بحث بعدی بحث این هست که راه شناخت موضوع له و امثال اینها چی هست مرحوم آقای صدر بنابر نقل آقای حائری بحث تبادر و راههای دیگر را اینجا مطرح کردند ما حالا به ترتیبی که ... این بحثها در تقریرات آقای هاشمی نیست در تقریرات آقای حائری هست این را ما از تقریرات آقای حائری دنبال می‌کنیم بحثهایی هست که مهم هست خیلی، به دلیل اینکه ما این را می‌خواهیم پل بزنیم برای یکسری بحثهایی هست که به نظر من مهمترین راه برای شناخت موضوع له و ظهورات تتبع در موارد استعمال است این بحث تبادر که آقای صدر قرار داده این را می‌خواهیم مقدمه قرار بدهیم بر اینکه تتبع موارد استعمال چطوری می‌شود ... حالا این را بعد بحث می‌‌کنیم که اطراد است غیر اطراد است چی هست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»